

جنبه‌های فرهنگی در ترجمه قرآن

مؤلف: حسین عبدالرئوف

برگردان: ابوالفضل خُزّی

مربی دانشکده علوم انسانی دانشگاه اراک

ملیحه بنی فاطمی

دانشجوی ادبیات انگلیسی

چکیده

این مقاله، ترجمه فصلی از کتاب *ترجمه و مذهب: ترجمه‌ناپذیری امر مقدس* است. نویسنده در این مقاله، رویکردی ساده و قابل فهم برای خوانندگان غیرعرب زبان به ویژه مخاطبان انگلیسی زبان ارائه داده است. از این رو، زبانی که برای ادای مطلب خود اختیار کرده و عناوینی که در خصوص سخت ترجمه‌پذیری قرآن بیان کرده، در چشم خوانندگان ایرانی آشنا با قرآن در نگاه نخست، ساده به نظر می‌آید؛ اما اگر در ذهن بیاوریم که مخاطب اصلی عبدالرئوف، مخاطبان با فرهنگ و زبانی خاص است، آنگاه پذیرش زبان ساده مقاله دشوار نخواهد بود. عبدالرئوف در این مقاله، سخت ترجمه‌پذیری قرآن را عمدتاً در سطوح و جنبه‌های فرهنگی بررسی می‌کند. حسین عبدالرئوف، استاد عراقی‌الاصل دانشگاه لیدز انگلستان است که تاکنون مقاله‌ها و کتب متعددی درباره قرآن به چاپ رسانده است. از جمله کتاب‌های او یکی *سبک شناسی قرآنی* است که ترجمه آن به پایان آمده و به زودی چاپ و منتشر می‌شود.

مقدمه

مسلمانان بر این باورند که قرآن سخن خداوند است. از این رو، پیام وحیانی آن به مرزهای جغرافیایی شبه جزیره عربستان محدود نشده و تمام انسان‌ها از هر نژاد و زبانی را در بر می‌گیرد. بنابراین، پیام قرآن انتشار نمی‌یابد جز آنکه باید زبان و فرهنگ آن را به دقت و امانت به سایر زبان‌ها ترجمه نمود. به زعم پژوهشگران مسلمان، قرآن ترجمه‌ناپذیر است چرا که معجزه‌ای زبانی است که معانی متعالی آن به تمامی در فهم انسان نمی‌گنجد. از این رو در ترجمه با عنوان‌هایی مانند «معنای قرآن» یا «پیام قرآن قرآن» روبه رو می‌شویم؛ اما لفظ قرآن در عناوین این ترجمه‌ها نیامده است. از نظر محققان مسلمان، قرآن به زبان لاتین به هیچ وجه نمی‌تواند جایگزین قرآن به زبان عربی شود چرا که به زعم آنان، ترجمه، خیانت و رونوشتی دانی از متنی عالی است (بسنت و لفور،^۲ ۱۹۹۸:۲۵) و البته این محققان حق دارند نگران باشند.

قرآن [که] در بافت فرهنگ عربی نازل شده است؛ بافتی که به چشم مخاطبان زبان مقصد خارج از شبه جزیره عربستان، بافتی کاملاً بیگانه است. بنابراین، در این جستار ما به آن دسته اصطلاحات فرهنگی خاص و نیز الگوهای زبان‌شناختی قرآن می‌پردازیم که به واسطه هنجارهای زبانی مقصد بومی‌سازی نمی‌شوند. این امر، به سخت ترجمه‌پذیری فرهنگی و زبانی قرآن دامن می‌زند. (کنفورد، ۱۹۶۵:۹۳). رابطه میان زبان و فرهنگ این اندیشه را به ذهن‌خاطر می‌دهد که وقوع الگوهای خاص و شگردهای بلاغی در گفتمان قرآنی نیز فرهنگ‌محورند. ضرورت دارد مترجم با ویژگی‌های خرد و کلان متنی زبان مبدأ که در فرآیند ترجمه رخ نشان می‌دهند، آشنایی دیرینه داشته باشد. از نظر بسنت (۱۹۹۱:۲۵) آنچه در فرآیند ترجمه مشکل‌آفرین جلوه می‌کند از جایگزینی صرف اقلام واژگانی و دستوری میان دو زبان فراتر می‌رود. برای آنکه از وضعیت فرهنگی متمایز دو زبان عربی و انگلیسی تصویری

روشن در اختیار خواننده قرار دهیم، ابتدا از عبارات فرهنگی غیرقرآنی شرحی موجز ارائه می‌دهیم. آنچه در زیر می‌آید، شرح ویژگی‌های زبان - جامعه‌شناختی سنخی گفتمان قرآنی است. نمونه‌هایی که آورده‌ایم نشان می‌دهد که این ویژگی‌های بارز به چه ترتیب محدودیت‌هایی زبان - جامعه‌شناختی بر ترجمه قرآن تحمیل می‌کنند. در این جستار هدف آن است که مترجم دریابد چگونه فرهنگ بر زبان دست می‌یازد و چگونه فرهنگ بر قضاوت‌های فرهنگی و اخلاقی ما {در مقام دریافت کنندگان} تأثیر می‌گذارد.

معنای کاربردی، تلویحی و عاطفی در ترجمه

برای آنکه ترجمه قوم محور کارآمدی از قرآن ارائه دهیم، ضرورت دارد به بافت فرهنگ عربی یا بستر طبیعی واژگان زبان عربی توجه کنیم. مردم فرهنگ‌های مختلف، به جهان و اعیان آن متفاوت نگاه می‌کنند: واژگان به لحاظ کارکردی یکسان، تداعی‌های ذهنی و اخلاقی متفاوت در پی می‌آورند. برای اینویت *inuit* آیتم واژگانی «خانه» کلبه یا ایگلو؛ برای اعراب بدوی، چادر، برای اعراب مناطق روستایی، کلبه‌ای ساخته شده از خاک رس و کاه و برای اعراب شهرنشین و اروپائیان، خانه آجری را تداعی می‌کند. بدین ترتیب، همین واژه (خانه) به مجموعه‌ای از مفاهیم مرتبط با خانه سازی دامن می‌زند. برای اروپایی‌ها (اما نه اینویت یا اعراب)، آتش، آتشدان یا سیستم گرمایشی یکی از مبانی حوزه معنایی است. واژه «نان» نیز مفاهیم مختلفی بسته به شکل، طعم و روش طبخ ایجاد می‌کند. با جهانی که دارد به دهکده‌ای کوچک تبدیل می‌شود، تداعی‌های معنایی نیز تغییر می‌کنند. اروپائیان برای مسواک زدن از واژه «tooth brush» استفاده می‌کنند. در اوایل قرن بیستم، برای اعراب، مسواک زدن دندان، واژه «مسواک» را به ذهن می‌آورد (چوبی از ریشه‌های درختی خاص) واژه‌ای که بار معنایی مذهبی نیز دارد چرا که در فرهنگ اسلامی مسواک زدن به

هنگام وضو گرفتن توصیه شده است.

برای آن دسته از اعرابی که به انگلیسی می‌آیند، مسئله مبهم این است که چای چیست؟ وقتی اعراب در کافه‌ای یا در خانه از میزبان خانه چای می‌خواهند، انتظار دارند که جلویشان چای سیاه دم کرده با شکر بگذارند؛ اما برخلاف تصورشان با چای کیسه‌ای با شیر اغلب بدون شکر، مواجه می‌شوند. یکبار دانش آموز عرب‌زبان گفت که چای اروپایی بی‌مزه و مثل آب فاضلاب است و نانش مثل اسفنج. به همین ترتیب، شک نیست که اروپاییانی که از کشورهای عربی بازدید به عمل می‌آورند از اینکه می‌بینند غذایی که می‌خورند با آنچه سفارش داده‌اند؛ متفاوت است، گیج و مبهوت می‌شوند. نمونه دیگر واژه «farm» در فرهنگ انگلیسی به معنی قطعه زمین عریض با علف، محصولات و دام است؛ این لغت را می‌توان در عربی به «مزرعه» برگرداند. با این حال، در فرهنگ عربی معنای لغوی «مزرعه» تکه زمینی است مشجر که درخت نخل دارد و محل نگهداری حیوانات است. در حالی که در برخی فرهنگ‌ها، بعضی واژگان تابو یا نامناسب به حساب می‌آیند و در فرهنگی دیگر، بار معنایی خنثی دارند. به عبارت دیگر، گرچه معنای لغوی برخی واژگان در دو فرهنگ یکسان است، بار معنایی آنها به کل متفاوت است. به زعم هاوس (۱۶۶: ۱۹۷۳) معنای ضمنی فراتر از آن است که به طرزی درست ترجمه شوند چرا که به لحاظ ماهوی تعریف ناپذیرند. همچنین لارسون (۱۳۲: ۱۹۸۴) در خصوص مشکل معنای ضمنی زبان مبدأ هشدار می‌دهد. در فرهنگ عربی، واژگان کلب، حمار، بومه، حذاء،^۳ دلالت‌های معنایی منفی دارند و توهین آمیزند. عرب‌زبانی را سگ، الاغ، جغد یا کفش نامیدن به این می‌ماند که او را حسابی ریشخند کرده‌اید. با وجود این، این واژگان در زبان انگلیسی، تداعی‌های خنثی یا حتی مثبت به ذهن می‌آورند: سگ بهترین دوست انسان است (نماد وفاداری).... لیکن، در فرهنگ عربی، سگ نجس و در دین اسلام، از مبطلات نماز محسوب می‌شود. در زبان عربی در ناسزاگویی‌ها، واژه «کلب» را به کار می‌برند... در آیات پنج سوره جمعه

و ۱۷۶ سوره اعراف به کلب و حمار اشاره شده است؛ اما معنای ضمنی این دو واژه با آنچه پیش‌تر گفتیم متفاوت است.^۴ در زبان عربی، «بومه» معنای ضمنی حماقت و بدبینی؛ «حمار» اوج حماقت و «حذاء» بی‌احترامی را به ذهن متبادر می‌کنند. معنای ضمنی کفش همچنین در زبان عامیانه عربی کشور عراق همان «ابن القندره»^۵ است که با واژگان معرف ناسزا در انگلیسی تعادل فرهنگی دارد. بنابراین، در فرهنگ عربی، نشستن روی صندلی و پا روی پا انداختن نوعی بی‌احترامی محسوب می‌شود چرا که در این حالت، کفش شما یا کف پای شما رو به روی فرد مقابل شماست. با این حال، همین حرکت در فرهنگ اروپایی یا انگلیسی همه کس پسند است (عبدالرئوف، ۲۰۰۲ب). مهم است که مترجم از تداعی‌های تلویحی این عبارات آگاه باشد؛ عباراتی که به لحاظ لغوی مشابهند؛ اما تلویحاً از فرهنگی به فرهنگ دیگر فرق می‌کنند. برای نیل به هژمونی ایدئولوژیکی یا اخلاقی، واژگان عاطفی را به کار می‌گیرند. عبارات عاطفی مثل «شرف» معنای ضمنی فرهنگ محور دارند که در زبان مقصد دیده نمی‌شوند. به لحاظ لغوی، «شرف» با غیرت مترادف است؛ اما این واژه با آنچه در ذهن عرب زبان تداعی می‌شود، متفاوت است. در انگلیسی، واژگان شرافت و غیرت گرچه نخنما؛ اما همچنان با ارزشند. با این حال، واژه «شرف» سایه روشن‌های معنایی پر رنگ‌تری دارد و طیفی از ویژگی‌های به لحاظ عاطفی بنیادین را به ذهن متبادر می‌کند که مهم‌ترین آنها همان پاکدامنی است. در نتیجه، زن عربی بی «شرف» را «غیرشریفه» (زن غیرپاکدامن) می‌خوانند؛ «غیر شریفه» هیچ شانس برای ازدواج ندارد و ممکن است از جامعه طرد شود. واژه «شرف» با عنایت به بار شدیداً اخلاقی آن، غالباً در گفتمان سیاسی مانند سخنرانی‌های سیاسی و سرمقاله‌ها به کار می‌رود. بنابراین، این واژه معنای عاطفی و ایدئولوژیک تازه‌ای پیدا می‌کند. برای نمونه، این واژه در «شرف‌الامه» (آبروی ملت) هم معنای سیاسی و هم اخلاقی دارد که برگردان تحت اللفظی آن چنین است: ملتی که نباید اجازه دهد قدرت‌های خارجی به آن تجاوز

کنند. بنابراین، میان واژه «شرف» و دیگر واژه فرهنگ محور «عذراء»^۶ رابطه مفهومی و بینامتنی برقرار است. تصویری که واژه «عروس»^۷ در متنی درباره «لیلہ العرس»^۸ در ذهن عرب زبان تداعی می‌کند این است که «عروس» هم «شریفه» و هم «عذراء» است (عبدالرئوف، ۲۰۰۱ ب).

شگردی که نیاز است در ترجمه یا تعبیر کردن اینگونه واژگان فرهنگ محور به کار برد، این است که به جای برگرداندن تحت اللفظی واژگان، لازم است تغییر صورت فرهنگی اختیار شود؛ این تغییر صورت به مترجم اجازه می‌دهد که تداعی‌های تلویحی، فرهنگی یا عاطفی واژه زبان مبدا را به فرهنگ زبان مقصد انتقال دهد. به دیگر سخن، فقط لازم است معنای ضمنی را از حیث فرهنگی و بدون توجه به هنجارهای زبانی در زبان مقصد بازآفرینی کرد. از این رو، زمانی که فردی اروپایی، عرب زبانی را «بومه» خطاب می‌کند لازم است که پیام واژه را به لحاظ فرهنگی به «مرد خردمند» ترجمه کرد نه اینکه آن را تحت اللفظی ترجمه کنند. اصطلاح «سامی جعلی» (نیومارک، ۱۹۸۸: ۷۲) از دیگر مشکلاتی است که از ترجمه واژگان فرهنگ محور برمی‌خیزد. برای نمونه، واژه «casino» در زبان عربی معادل فرهنگی «cafe» است که در زبان عربی معیار همان «مقهی» است.

گفتمان قرآنی

اکنون به نمونه‌هایی اشاره خواهیم کرد که نشان می‌دهند چگونه هر دو زبان عربی و انگلیسی از حیث زبانی و فرهنگی گفتمان قرآنی زبان‌هایی نامتجانس‌اند. برخی ویژگی‌های زبان و فرهنگ محور قرآن سخت ترجمه پذیرند و از این رو، این مشکلات ترجمه‌ای تامل برانگیزی در پی می‌آورند که خاص قرآن‌اند. این مشکلات بدین شرح‌اند.

عبارات و اصطلاحات کلامی

فرهنگ، بر ترکیب بندی معنایی واژه‌های معین با سایه روشن‌های مفهومی و دین‌شناختی، تأثیری شگرف بر جای می‌گذارد. عبارات و اصطلاحات دین‌شناختی حساسیت‌های مذهبی و فرهنگی دارند. واژگان زبان مبدا همیشه بر اساس دریافت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی ما در مقام خواننده، پردازش و ترجمه می‌شوند. برای نمونه، عبارات مفهومی قرآن، نمونه‌هایی منحصر به فردند که زمینه فرهنگی اسلامی خاصی دارند. واژگانی مانند «الله»^۹ «جنت»^{۱۰} و «نار»^{۱۱} برای خوانندگان غیرمسلمان زبان مقصد، پیام‌هایی گوناگون به همراه می‌آورند. این خوانندگان به لحاظ اعتقادی معانی دین‌شناختی متفاوت از این واژگان برداشت می‌کنند. گرچه مشکلی در ترجمه لغوی آنها به زبان انگلیسی نیست، این واژگان و ترجمه آنها تصاویر ذهنی و انتظارات گوناگونی را به ذهن هر دو خواننده زبان مبدا و زبان مقصد متبادر می‌کنند. برای نمونه، واژه «الله» ویژگی‌های ماهوی خاصی دارد که خاص فرهنگ اسلامی است. بالاتر از همه، وحدانیت خداوندی را نشان می‌دهد (یکتاپرستی) که در قرآن ۹۹ اسم و صفت به او نسبت داده شده است؛ خداوندی که هیچ شریکی ندارد و خالق همه چیز از جمله پیامبران است. قرآن برای تأکید بر ربانیت و وحدانیت خداوند، واژه «الله» را به کار می‌برد که به لحاظ دستوری منحصر به فرد است؛ شکل جمع ندارد و وحدانیت خداوند را با خود شکل ساختاری واژگانی کلمه نشان می‌دهد. این امر در زبان مقصد مصداق ندارد. در زبان انگلیسی، واژه عربی «الله» به «God» برگردانده شده است که جمع بسته می‌شود؛ در ثانی و از همه مهم‌تر اینکه مفهوم انجیلی خدا (God) در مقام پدر، پسر، روح القدس، ویژگی‌های ماهوی معنایی مسیحیت را به همراه می‌آورند که با مفهوم قرآنی وحدانیت همخوانی ندارد. گرچه مسیحیان استدلال می‌آورند که مفهوم «تثلیث» ناظر است به سه وجه یا سه صورت خداوند و نه صرفاً سه خدا؛ به زعم مسلمانان، کتاب مقدس [فعلی] چند خدایی را تداعی می‌کند. بنابراین،

گرچه هم قرآن و هم کتاب مقدس مسیحیان لفظ خدا را به کار می‌برند، پیروان این دو دین از همین واژه ادراک دین شناختی متمایزی دارند.

اصطلاحات و عبارات آیینی

واژگان دینی مانند «محراب» و «شمع» ارزش یکسانی در مسجد ندارند؛ با وجود این، اصطلاحاتی مانند «بخور» و «اضحیه» در هر دو دین مسیحیت و اسلام مراسم‌های مشترک‌اند که معانی مشابه دارند. «حج» واژه مشترک دیگری با زمینه متفاوت در زبان عربی است. گرچه هر دو واژگان عربی و انگلیسی به آئینی دینی اشاره می‌کنند، واژگان زبان مبدا و زبان مقصد مفاهیم آیینی گوناگون را القا و به مکان‌های مختلفی اشاره می‌کنند که این آئین‌های متفاوت در آنجا انجام می‌پذیرند. بنابراین، دو عبارت در دو فرهنگ، به لحاظ کاربردی و ارجاعی از هم متمایزند. از نظر مسلمانان، انجام فریضه حج یکی از پنج رکن اسلام^{۱۲} است و بر افرادی که قدرت مالی و جسمی لازم را دارند امری واجب است. بر مسلمانان واجب است دست کم یکبار در عمر به حج مشرف شوند. لازم است این عمل در ده روز اول ماه ذی حجه انجام شود. زمانی که زائرین هنوز وارد مکه نشده‌اند باید لباس احرام بپوشند. پوشیدن لباس احرام نشانه چشم‌پوشی حاجی است از سوداهای دنیا. زائرین پس از محرم شدن و تا آخر حج، نباید هیچ لباس دیگری یا آلات تزئینی بپوشند، به موهایشان روغن بمالند، عطر استفاده کنند، شکار کنند و غیره. اتمام حج با تراشیدن موی سر از طرف مردان و چیدن چند دسته موی سر از جانب زنان، در آوردن لباس احرام و پوشیدن لباس عادی، نشان داده می‌شود. حج در اسلام نیز شامل مراسم آیینی است که در مکه انجام می‌شود از جمله طواف هفت باره کعبه در محوطه مسجد الحرام قرار دارد. حضور این مکان مقدس قدیمی برای ایجاد تقرب قلبی و سجده در برابر خداوند است. حاجیان در نهمین روز ماه ذی حجه به صحرای عرفات در خارج از مکه وارد می‌شوند که بدون ورود به آن

حج باطل است. در عرفات نماز و دعای مخصوص این روز خوانده می‌شود. در دهمین روز همین ماه زائرین گوسفندی را در منا، به نشانه قربانی شدن اسماعیل به دست ابراهیم، قربانی می‌کنند و این روز یکی از بزرگترین اعیاد مسلمانان است (علی، ۷۷: ۱۹۸۳، نتون، ۱۳۹ و ۹۲: ۱۹۹۷). مسیحیان حج را در مکان و مراسمی کاملاً متفاوت انجام می‌دهند.

مفاهیم مجرد اخلاقی

در بطن رمزگان اخلاقی و روحانی عقاید گوناگون به مفاهیم مجردی از قبیل «تقوی» بر می‌خوریم که تداعی‌های معنایی و ویژگی‌های ساختاریشان در هر باوری (بسته به تعاریف شرایط پرهیزگاری در کتب آسمانی ادیان) متفاوت است. مفاهیم انتزاعی، مذهب وابسته و از این‌رو فرهنگ محورند. همان‌گونه که مفهوم «righteousness» مترجمان کتاب مقدس را با دشواری رو به رو کرده است، به همین ترتیب، مفهوم قرآنی «تقوی» نیز ترجمه قرآن را دشوار جلوه داده است. به نظر می‌آید مترجمان قرآن در چگونگی برگرداندن این مفهوم انتزاعی یا شکل جمع آن «متقون» اتفاق نظر ندارند. ترجمه پیکتال (۲۴: ۱۹۶۹) «those ward off evil»؛ ترجمه اسد (۳: ۱۹۸۰) «those who fear God» و ترجمه علی (۱۷: ۱۹۸۳) «those who fear God» جمله‌ای معنا را به طور کامل منتقل نکرده‌اند چرا که بسیاری از مترجمان به ویژگی‌های مهم اسلامی موجود در مفهوم «تقوی» بی‌توجه مانده‌اند. با این حال، الهلالی و خان (۳: ۱۹۸۳) ترجیح می‌دهند که «تقوی» را حروف‌نگاری کرده و در پانویس، معنای این واژه را به تفصیل توضیح دهند: افراد متقی و پرهیزگار کسانی هستند که از خدا خیلی می‌ترسند و از تمامی گناهان و کارهای شیطانی که او ممنوع کرده دوری می‌کنند، کسانی که عاشقانه خدا را دوست دارند و هر کار نیکویی را که او اراده کرده انجام می‌دهند. به همین ترتیب، مفهوم انتزاعی «عذاب» نیز معنای لغوی فرهنگی گوناگون دارد.

در قرآن به این واژه زیاد پرداخته شده است، برای نمونه، (نساء: ۱۴۷):
مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا
بدارید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟ و خدا همواره سپاس‌پذیر
[حق‌شناس] داناست.

When can God gain by your punishment ,if you are grateful and you believe ?Nay ,it is God that recogniseth all good and kneweth all things(Ali,۱۹۸۳:۲۳۶)

اگر شما لطف خدا را شکر گذار باشید و به او ایمان آرید چه غرض دارد که شما را عذاب کند که خدا (در مقابل نعمت)، شکر شما را می‌پذیرد و تدبیرش به صلاح خلق است. برای تاکید بر پیام اصلی قرآن مبنی بر اینکه خداوند نه از تنبیه کردن مخلوقات و نه از دوست داشتن آنها سود یا لذتی می‌برد (رازی، ۷۱: ۱۱: ۱۹۹۰)، در ترجمه قرآن لازم است به معادل فرهنگی مفاهیم فرهنگی تنبیه در زبان مقصد، توجه نمود. برای نمونه، معادل در آیه فوق برای اهالی گینه نو «God does not hand pu jaw bones» است. به این کار تعادل پویا (نایدا، ۱۹۶۴) یا تغییر صورت فرهنگی (دیکنز و دیگران، ۲۰۰۲) می‌گویند.

عبارات و اصطلاحاتی نایاب در زبان مقصد

عبارات نایاب در زبان مقصد، سیاه چاله های زبان مبداءند که به آیتم های واژگانی غایب (یا به تعبیری، خلاءهای زبانی) در زبان مقصد اشاره می‌کنند. اینگونه اصطلاحات اغلب در ترجمه‌های حرف نگاری شده، بومی‌سازی شده، اطناب‌دار یا تقریری با توضیحات درون‌متنی، یا حرف نگاری شده با پانوشتهای مفصل، به چشم می‌خورد. نمونه‌ای منحصر به فرد، واژه «عمره» است که دو بار در قرآن (بقره: ۱۵۸ و ۱۹۶) ذکر شده است:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ

بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ در حقیقت، «صفا» و «مروه» از شعایر خداست [که یادآور اوست] پس هر که خانه [خدا] را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد و هر که افزون بر فریضه، کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست.

وَ أَنْتُمُوهَا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفَدِيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ

برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید، و اگر [به علت موانعی] بازداشته شدید، آنچه از قربانی میسر است [قربانی کنید] و تا قربانی به قربانگاه نرسیده سر خود را متراشید و هر کس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتی داشته باشد [و ناچار شود در احرام سر بتراشد] به كفاره [آن، باید] روزه‌ای بدارد، یا صدقه‌ای دهد، یا قربانی بکند و چون ایمنی یافتید، پس هر کس از [اعمال] عمره به حج پرداخت، [باید] آنچه از قربانی میسر است [قربانی کند]، و آن کس که [قربانی] نیافت [باید] در هنگام حج، سه روز روزه [بدارد] و چون برگشتید هفت [روز دیگر روزه بدارید] این ده [روز] تمام است. این [حج تمتع] برای کسی است که اهل مسجد الحرام [مکه] نباشد و از خدا بترسید، و بدانید که خدا سخت کیفر است.

اصطلاح قرآنی «عمره» یعنی حج عمره جزو واجبات دینی حساب نمی‌شود و می‌توان در هر زمانی با آداب و رسوم ساده‌تری انجام پذیرد (تتون، ۹۲: ۱۹۹۷).

گرچه ترجمه اصطلاح فرهنگی اسلامی «وضو» به زبان مقصد، «ablution» مشکل نیست، عبارت قرآنی «تیمم» نمونه‌ای از سخت ترجمه‌پذیری فرهنگی است؛ چرا که فرهنگ و دایره لغت زبان مقصد آن را ندارد. این اصطلاح قرآنی نمونه‌ای

عالی از خلاء واژگانی است که برای انتقال معنای اطلاعی آن به توضیحات اضافی نیاز است. بنابراین، می‌توان ترجمه‌ای تفسیری ارائه داد؛ همان کاری که اسد در ترجمه آیه زیر کرده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید و [نیز] در حال جنابت [وارد نماز نشوید] - مگر اینکه راهگذر باشید - تا غسل کنید و اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان آمیزش کرده‌اید و آب نیافته‌اید، پس بر خاکی پاک تیمم کنید، و صورت و دستهایتان را مسح نمایید، که خدا بخشنده و آمرزنده است.

Then, take resort to pure dust, passing therewith lightly over your face and your hands (asad, ۱۹۸۰: ۱۲).

در فرهنگ اسلامی، وضو از جمله آداب جزئی شستن بخش‌هایی از بدن پیش از نماز خواندن است. با این حال، در مواقعی که آب کمیاب است، یا در دسترس نیست یا در بیماری‌ها، به جای وضو از تیمم استفاده می‌شود (نتون ۲۵۹: ۱۹۹۷). اصطلاح «تیمم» چه آن را آوا نگاری کنیم چه نقل به معنا، همچنان برای مخاطبان زبان مقصد غریب و مبهم است. به همین ترتیب، واژه «عقیقه» نیز واژه‌ای مبهم است که زبان مقصد آن را ندارد، این واژه معانی ضمنی اسلامی دارد که با ترجمه تفسیری می‌توان آن را منتقل کرد. «عقیقه» جشنی برای دوستان و آشنایان است که پدر و مادر برای تولد نوزاد می‌گیرند و در آن گوسفندی قربانی می‌کنند.

فرهنگ مادی و روزمره

طرز لباس پوشیدن نمونه‌ای دیگر از ویژگی‌های فرهنگ مادی و روزمره است که کار ترجمه را با دشواری مواجه می‌کند (کتفورد، ۱۰۰: ۱۹۶۵). برای نمونه در آیه ۳۱ سوره نور:

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و به زنان با ایمان بگو: «دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که [طبعاً] از آن پیداست. و باید روسری خود را بر گردن خویش [فرو] اندازند، و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پسرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان [همکیش] خود یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که [از زن] بی‌نیازند یا کودکانی که بر عورت‌های زنان و قوف حاصل نکرده‌اند، آشکار نکنند و پاهای خود را [به گونه‌ای به زمین] نکوبند تا آنچه از زینتشان نهفته می‌دارند معلوم گردد. ای مؤمنان، همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید، امید که رستگار شوید.

let them [the believing women] draw their head-coverings over their bosoms (Asad, ۱۹۸۰: ۵۳۸).

واژه «خُمُر» که مفرد «خِمَار» است در فرهنگ زبان مقصد دیده نمی‌شود؛ بنابراین، این واژه نمونه‌ای جالب از محدودیت‌های ترجمه فرهنگی در گفتمان قرآنی است. گفته قرآنی در آیه ۳۱ سوره نور یکی از احکام اسلام مبنی بر پوشش سر زن مسلمان

است به گونه‌ای که باید سینه‌های خود را نیز بپوشاند. پیکتال (۱۹۶۹: ۳۶۰)، علی (۱۹۸۳: ۹۰۵)، الهلالی و خان (۱۹۸۳: ۹۷) «veil» را ابزاری برای بومی سازی انتخاب کرده‌اند؛ اما معادل این واژه در زبان مقصد نه با توضیحات جامع همراه شده و نه تصویری مشابه آنچه در ذهن خواننده مبداء ایجاد می‌شود در ذهن خواننده مقصد ایجاد می‌کند. در فرهنگ اسلامی، زنان علاوه بر پوشش از «حجاب» برای پوشاندن موی سر خود نیز استفاده می‌کنند.

قرآن برای تاکید بر ترس از روز قیامت و بی‌ارزش جلوه دادن مادیات برای انسان، در آیه چهار سوره تکویر به بارزش‌ترین دارایی اعراب، یعنی شتر ده ماهه که برای صاحبش بسیار ارزشمند است و صاحبش از او مراقبت می‌کند؛ اشاره می‌کند:

وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وقتی شتران ماده وانهاده شوند.

when the she-camels ,tem months with young ,are left untended. (Ali, ۱۹۸۳: ۱۶۹۳)

می‌دانیم که در روز رستاخیز، حتی این دارایی ارزشمند که شتری است آماده وضع حمل، به حال خود رها می‌شود. اصطلاح «العشار» تصویری درخشان در قرآن به حساب می‌آید؛ اما در فرهنگ زبان مقصد این حیوان از همین میزان بار ارزشی برخوردار نیست و از این رو تاثیر آن از دست می‌رود.

خلاهای زبان شناختی

به زعم یاکوبسون (۱۹۵۹)، تمایزات متفاوت زبانی بر گونه‌های به اجبار دستوری و واژگانی مبتنی‌اند. تنها یک نمونه از اشکال زبان شناختی متمایز قرآنی را ذکر می‌کنم که تاثیری فرهنگی بر درک پیام زبان مقصد بر جای می‌گذارد. نمونه‌های سخت ترجمه‌پذیری زبانی در گفتمان قرآنی به سبب تفاوت زبان شناختی در دستور زبان مبداء و زبان مقصد، بیرون از شمار است؛ به دیگر سخن، مقتضات زبان شناختی زبان

مبدأ نمی‌تواند با اشکال زبان شناختی زبان مقصد تطابق پیدا کند. بنابراین، مقصود پیام زبان مبدا به خواننده زبان مقصد منتقل نمی‌شود.

حالت فاعلی در برابر حالت مفعولی نمونه‌ای مناسب از مشکل ترجمه دستوری- فرهنگی را ارائه می‌دهد. زبان عربی زبانی صرفی است؛ سه نمونه اصلی صرفی دارد به نام فاعلی، مفعولی و اضافی که همراه با اسم می‌آید. از حیث فرهنگی، حالت فاعلی ارزش دستوری بیشتری نسبت به دو نمونه دیگر دارد؛ حالت فاعلی در عربی «مرفوع» به معنی «منصوب» خوانده می‌شود؛ بنابراین، فاعل همیشه حالت نصب دارد چرا که بر انجام فعل دلالت دارد. برای نمونه:

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ چون بر او درآمدند پس سلام گفتند. گفت: «سلام، مردمی ناشناسید»

Behold, they entered his) Abraham's (presence, and said: 'Peace' (And through) 'These seem unusual people'; (Ali, ۱۹۸۳: ۱۴۲۴).

در اینجا دو اسم داریم: «سلاماً» مفعولی و «سلام» فاعلی. بخشی از فرهنگ عربی/ اسلامی عبارت است از احوال‌پرسی میان افراد از جمله «سلام علیکم» و «علیکم السلام». خواننده زبان مقصد هیچ گونه آشنایی فرهنگی با این عبارات عربی ندارد. واژه زبان مقصد «peace» در پرتو ترجمه تحت اللفظی «سلام»، به (hello, hey (hi)) مبین غرابت فرهنگی است. اما این راهکار پیشنهادی ارزش متن قرآنی را نشان نمی‌دهد و سیاق زبان مبدا را زیر پا می‌گذارد. ناکامی در ترجمه به معنای دقیق کلمه، به ویژگی فرهنگی مربوط نمی‌شود؛ مهم‌ترین جزء پیام به حالت فاعلی دستوری برمی‌گردد که در اسم دوم یعنی «سلام» قرار دارد؛ اما با اصطلاح زبان مقصد یعنی (peace) تطابق ندارد. قرآن از پیروان خود می‌خواهد که مودب باشند و به سلام و احوال‌پرسی بپردازند. زمانی که مردم با یکدیگر احوال‌پرسی می‌کنند؛ لازم است احوال‌پرسی را با

عبارتی گرم‌تر و بهتر ادا کنند یا دست کم، همین عبارت را در احوال پرسى با ديگران به کار برند. ادب در رفتار در آيه ۸۶ سوره نساء برجسته شده است:

وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا
و چون به شما درود گفته شد، شما به [صورتی] بهتر از آن درود گوئید، یا همان را [در پاسخ] برگردانید، که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است.

When a) courteous (greeting is offered you ,meet it with the greeting still more courteous ,or) at least (of equal courtesy)(Ali,۱۹۸۳:۲۰۶)

بنابراین، در تفسیر این مسأله فرهنگی و زبانی گفتمان قرآنی، بینامتنی نقشی بس حائز اهمیت دارد. ابراهیم علیه‌السلام همیشه مودب است؛ «سلام» را با «سلام» جواب می‌دهد؛ با وجود این، سلام و احوال پرسى او مودب‌تر و گرم‌تر است. این سلام مودبانه با استفاده از حالت فاعلی (*) وصل شده به واژه «سلام» تجلی پیدا می‌کند. بنابراین، آیه ۸۶ سوره نساء از حیث بینامتنی با آیه ۵۲ سوره ذاریات مرتبط است. سنت پیامبران نیز بر این مسأله تاکید دارد. هم اکنون مشخص شد چرا نمی‌توان اولین معادل زبان مقصد یعنی (peace) را معادل زبان شناختی دومین اصطلاح زبان مقصد یعنی (peace) در نظر گرفت. دو اصطلاح زبان مبداء متفاوتند و اشاره‌های تلویحی فرهنگی مربوط به فرهنگ مسلمانان را نشان می‌دهند (برای اطلاع بیشتر درباره ویژگی‌های زبان شناختی گفتمان قرآنی به «عبدالرئوف، الف ۲۰۰۱» مراجعه کنید). برای دستیابی به پیام زیر ساختاری والای واژه «peace» در حالت فاعلی، می‌توان آنرا «peace be with you» نقل به معنا کرد.

نتیجه‌گیری

نمونه‌های عربی و قرآنی در این فصل نشان می‌دهند که «هماندی در دو زبان رویایی بیش نیست» (بسنّت، ۳۰: ۱۹۹۱). لارسون (۱۸۰: ۱۹۸۴) نیز تصدیق می‌کند واژگانی

که با جنبه های مذهبی فرهنگ‌ها در ارتباطند معمولاً هم به لحاظ تحلیل واژگانی زبان مبدا و هم یافتن بهترین معادل زبان مقصد، مسئله‌سازترین موارد محسوب می‌شوند. این بدین جهت است که خواننده زبان مقصد از جنبه‌های گوناگون معانی به کار رفته آگاه نیست. تعابیر دینی «ربوبیت» و «زیارت»، اخلاقی مثل پرهیزگاری و اصطلاحات مربوط به جهان آخرت، در میان سایر مسائل، معانی و تصاویری دور از ذهن مردم زبان مبدا و زبان مقصد ایجاد می‌کنند. به زعم لفور (بسنن و لفور، ۲۶: ۱۹۹۰)، زبان خود مسئله‌ساز نیست. ایدئولوژی و فن شعر به سان عناصری فرهنگی که چندان آشکار نیستند؛ در آنچه «رونوشت فرهنگی متن در دست ترجمه» نامیده می‌شود «از دست رفته» محسوب می‌شود!

بنابراین، مترجم می‌بایست دو زبانه و دو فرهنگه باشد. برای پر کردن خلأ ناآشنایی فرهنگی و برای آنکه خواننده زبان مقصد پیام متن را دریافت کند و سطح آشنایی خواننده با متن مبدا افزایش یابد و نیز معنای زبان مبدا حفظ شود، پیشنهاد می‌دهم که عبارات زبان مبدا بومی سازی شده و نیز مترجم پانوشتهای تفسیری خود را ارائه دهد. به زعم نایدا (۱۳۰: ۱۹۹۵)، «ضروری است که در بسیاری از نمونه‌ها توضیحاتی درباره تفاوت‌های فرهنگی ارائه شود» بر این باورم که نسبت به تطابق‌های خلاقانه‌ای که نایدا برای هماهنگی حساسیت‌های اجتماعی زبانی خوانندگان زبان مقصد ارائه می‌دهد، اینگونه توضیحات راهگشا در حفظ اصالت متن مقصد موثرترند. ترجمه تحت اللفظی نمونه واژگان فرهنگی، به تداخل فرهنگی منجر می‌شود و همین تداخل است که پیام متن زبان مقصد را برهم می‌زند و از این رو، حجم تولید اطلاعات آگاهی دهنده و هم چنین مقصود زبان مقصد را تضعیف می‌کند. مسأله این است که آیا عاریه گرفتن عبارات فرهنگی زبان مبدا که به واسطه حرف‌نگاری یا ترجمه تحت اللفظی حاصل می‌شود، می‌تواند زبان مقصد را غنی کند یا نه. متن قرآنی از عبارات کلیدی آیینی، عاطفی و فرهنگی که زبان مقصد فاقد آنهاست سرشار است و به آسانی

نمی‌توان برای آنها برابری انگلیسی پیدا کرد چرا که دو زبان به لحاظ فرهنگی و زبانی به غایت از یکدیگر متمایزند. نمی‌توان بدون دستکاری متن، به انتظارات مخاطب جامع عمل پوشاند (نایدا، ۱۳۳۴: ۱۹۹۵). بنابراین، محدودیت‌های زبان‌شناختی اجتماعی متمایز قرآن، ادراک متن قرآن را با دشواری رویارو می‌کند. خلاقیت مترجم، به هنجارهای فرهنگی و زبانی زبان مبدا منوط می‌شود. بازگویی از طریق بومی‌سازی، تغییر صورت یا تعادل پویا، ممکن است راه چاره باشد اما ویژگی مذهبی متمایز متن قرآنی را منتقل نمی‌کند.

پی نوشت‌ها:

1. Abdul-Raof, Hussein (۲۰۰۵). "Cultural Aspects in Quran Translation". In *Translation and Religion: Holy Untranslatable?* Ed. by Lynne Long. Multilingual Matter LTD. PP. ۱۶۲-۱۷۲.
2. Bassnett and Lefevere
3. dog ,monkey ,owl ,shoe

ع. مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [مَثَلِ كَسَانِي] كه [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مكلف گردیدند] آن گاه آن را به کار نیستند، همچون مَثَلِ خری است كه كتاب‌هایی را بر پشت می‌كشد. [وه] چه زشت است وصف آن قومی كه آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید.

و لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [كه] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد، و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مَثَلِ آن گروهی است كه آیات ما را تكذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت كن، شاید كه آنان ببندیشند.

5. son of shoe
6. Virgine
7. Bride
8. wedding party , wedding night
9. God
10. paradise
11. Hell-life

۱۲. این دیدگاه بنابر نظرات فقهی اهل سنت بیان شده است.

1. Abdul-Raof, H. (2001a) *Qur'an Translation: Discourse, Texture and exegesis*. Richmond: Curzon.
2. Abdul-Raof, H. (2001b) *Arabic Stylistic*. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
3. Ali, A.Y (1983). *The Holy Qur'an: Text, Translation and Commentary*. Maryland. Amana Corp.
4. Arberry, A.J (1980) *The Koran Interpreted*. Oxford: Oxford University Press
5. Asad, M. (1980) *The Message of the Qur'an*. Gibraltar: Dar Al-Andalus.
6. Bassnett, Susan and André Lefevere (1990) (eds.) *Translation, History and Culture*, London and New York: Pinter.
7. Catford, J.C (1965). *An Essay in Applied Linguistics, Theory of Translation*. London: Oxford University Press.
8. Dickens, J. & et. al (2002). *Thinking Arabic Translation*. London: Routledge.
9. Hilali, al-M.T. and Kan, M.M (1983) *Translation of the meaning of the Noble Qur'an in The English Language*, Madina, Saudi Arabia: King Fahd Complex.
10. House, Juliane (1973). *On the limit of translability*. Babel, 19, 166-167.
11. Larson, M. L. (1984). *Meaning-based translation*. Lanham, MD: University press of America.
12. Netton, I. R. (1977) *A Popular dictionary of Islam*. Surrey: Curzon.
13. Newmark, P. (1988). *A Textbook of Translation*. London: Prentice Hall.
14. Nida, E. (1995). *Translator's Creativity versus sociolinguistic constraints*. In Beylard Ozeroff & et. Al (eds) *Translators strategies and creativity* (pp. 22-28). London: Routledge.
15. Pickthall, M. (1969) *The meanings of the Glorious Qur'an; An Explanatory Translation*: London: George Allen and Unwin.
16. Al-Razi, Fakh al-Din M. (1990). *Al- Tafsir al- Kabir* (32 vol.). Beirut: Dar al-Kutub al- Illmiyyah.